

خانه ام ابری ست...

3. حل بحران اقتصادی به شیوهی دار و دسته‌ی فرانسوی‌ها

محمد قراگوزلو
QhQ.mm22@yahoo.com

تماشاخانه‌ی صندوق بین‌الملل پول

دومینیک استراوس کان دراز شد. جماعتی گفتند او را دراز کردند. مگر فرقی هم می‌کند؟ به نظر دیپلمات - بیولوژیست‌ها، به هم خوردن توازن نسبی هورمون تستوسترون عامل اصلی جنجال گریبان‌گیری از یک خدمه‌ی هتل بوده است. این گروه با استناد به چند صحنه‌ی ناپیدای مشابه معتقدند، دومینیک اگر می‌خواهد در حزب سوسیالیست فرانسه پشت سر فرانسوا آلوند قرار بگیرد و برای نقش‌آفرینی در برنامه‌ی آینده‌ی جهان سرمایه‌داری در پوست گرگ‌هایی همچون فرانسوا میتران و تونی بلر و پاپاندرئو و زاپاترو برود باید به زودی خود را به یک شورای حل اختلاف متشکل از چند متخصص پسیکولوژیست، سکسولوژیست و اورولوژیست معرفی کند. در این بلوا خانم رویال تا روشن شدن نتیجه‌ی تلاش این شورا در کنار استراوس نخواهد ایستاد!

جمعی دیگر ماجرای رو شدن تعرض جنسی به خدمه‌ی هتل را ناشی از زیرآب زنی سارکوزی و دوستان پلیس نیویورکی اش می‌دانند و دست‌بند قپانی و ریش نتراشیده و تحقیر دومینیک را شاهد می‌گیرند تا ثابت کنند سارکو در انتخابات آینده‌ی فرانسه می‌خواهد از شر استراوس خلاص شود. خود دومینیک البته شجاعانه اعتراف فرموده که تجاوزی در کار نبوده و تمام صحنه‌های اروتیک هتل داوطلبانه شکل بسته است. هنوز وثیقه‌ی این غائله آزاد نشده بود که دختر ژورنالیست، قلمی و ریز میزه‌ی بی به نام تریستان بانون - دوست خانم میل، دختر استراوس - به کومک ماشین نویس‌های محترم مستقر در مقابل دادگستری پاریس شکایتی مشابه صحنه‌ی حساس هتل نیویورک علیه استراوس تنظیم

و علنی کرده است. مضاف به این که مادر ایرانی تبار این دختر قلمی- خانم منصوره - هم از یک رابطه‌ی خشن جنسی و خارج از عرف جنتمن مآبان‌های همه‌ی روسای صندوق بین‌المللی پرده برداشته و خود را قربانی تجاوز جنسی استراوس دانسته است. تا فردا چه شود!

مستقل از صحت و سقم این روایات اروتیک - که یادآور داستان‌های مثبت هجده "گفش‌های غمگین عشق" و "اتوبوس هوس" آقای ر. ا معروف است - و صرف نظر از این که "تا نباشد چیزکی، مونیکا لوینسکی‌ها نگویند چیزها" از قرار مدیران ارشد سرمایه‌ی مالیه‌ی جهانی، جز چاپیدن دولت‌های بدهکار "جهان سوم" دل مشغولی‌های دیگری هم دارند. همین چند سال پیش بود (ژوئیه‌ی 2005) که حضرت پل ولفوویتز در مقام رییس بانک جهانی در ازای پرداخت پاداش و حقوق نامشروع به خانم شاه ریزا دست تطاول گشود و پس از بالا آمدن گندکار جایش را به زولیک داد. پل ولفوویتز از نئوکنسرواتیست‌های دو آتشفه، معاون وزیر دفاع آمریکا (دونالد رامسفلد) در دولت بوش و از طراحان و مدافعان سرسخت حمله‌ی نظامی به عراق، ایران و کره‌ی شمالی بود. حالا از روابط غیر مجاز کلینتون - لوینسکی و پوتین - آلنا کابائفا (ژیمناست کار مشهور روس) بگذریم تا مثنوی هفتاد من نشود.

در افزوده: این جماعت، که خود به محض راه یافتن به الیزه در آغوش فشن‌هایی همچون کارلا برونزی غش می‌کنند، حالا برای انحراف افکار عمومی، به سوراخ سنبه‌ی پستوهای قصر قذافی سرک کشیده‌اند و از زیر تخت خواب او به کشف آلبومی نایل آمده‌اند که قرار است فساد اخلاقی سرهنگ را علاوه بر هم بستری با محافظان زن کوبایی و ونزوئلایی و ویتنامی، به داستان عاشقانه‌ی ناکامی پیوند بزند که معشوقه‌ی بی‌خبر آن کاندولیزا رایس است. در همین راستا تلویزیون و سایت العربیه هر روز داستانی از هزار و یک شب‌های "خاندان پلید سرهنگ" منتشر کند. داستان‌هایی که در متن آن با پول‌های میلیون دلاری مردم لیبی، سیف الاسلام و سایر تخم و ترکه‌های سرهنگ کنسرت-هایی خصوصی با حضور امثال ماریاکری برگزار می‌کرده و فلان بانوی بسیار طناز هلندی به ازای چند صد هزار دلار ناقابل در نیمه شب-

های گرم و شرجی تریپولی، یکی دیگر از توله‌های سرهنگ را باد می‌زده است. انگار نه انگار که جوهر خیر ارتباط جنسی برلوسکونی با یک دختر نوجوان 17 ساله‌ی رقص باله، هنوز خشک نشده است. می‌گویند قدرت سیاسی فساد (اخلاقی - مالی) به دنبال دارد. اگر این گزینه راست است چرا لنین و استالین و تروتسکی و زینوویف و کامنت و بوخارین و دژینسکی و کاسترو و چه گوارا و مائو و چوئن لای و تیتو و هوشی مینه و انور خوجه و... به دام کلاشی مالی و ابتذال اخلاقی نیفتاند؟ مشی مختلف سیاسی هر یک از نام برده‌گان البته طبیعی و شاید اجتناب ناپذیر بوده است.

نکته: در تاریخ 8 اسفند 1380 طی نامه‌ی خطاب به خانم کارلا دل پونته (دادستان دیوان بین‌المللی جنایت کاران جنگی) - که در چند نشریه نیز منتشر شد - نوشتم "**همیشه حق با غالب است.**" چنین قانون نا نوشته‌ی آن زمان درباره‌ی اسلو بودان میلوسویچ حاکم بود و اینک در مورد معمر قذافی صادق است! کسی از عاملان بمب باران شیمیایی هیروشیما و جنایت کاران جنگی در ویتنام و افغانستان و عراق و غزه و لیبی و البته نسل‌کشان یوگوسلاوی و سازنده گان هزاران گور با یا بی نام و نشان دسته جمعی سوال و بازجویی نخواهد کرد. چرا که از قرار حق با غالب است و ما که اینک مغلوبیم هیچ حقی نداریم!

باری ماجرای استراوس در بحبوحه‌ی بحران در منطقه‌ی مالی یورو مطبوعاتی شد. حالا انتخابات آینده‌ی فرانسه و تضعیف حزب به اصطلاح سوسیالیست فرانسه بماند. در این گیر و دار سران سندیکای جهانی قماربازان حرفه‌ی بی به سرعت دست به کار شدند. از آن جا که طبق قرار و تا اطلاع ثانوی شش دانگ ریاست صندوق بین‌المللی به نام "گل"های بد بو سند خورده بود، کریستین لاگارد اجازه نداد نشیمن گاه (صندلی ریاست) استراوس سرد شود. لاگارد عضو حزب راست میانه "هم بسته‌گی برای جنبش مردمی" (ump) - همان حزب سارکو - بدون اطلاع کافی از چهار عمل اصلی از منصب وزارت اقتصاد دولت فرانسه به داخل صندوق خزید و البته پیش از طی این پروسه، در جریان ملاقاتی

مجرمانه با هوجیانگ تائو دل بری لازم از الیگارش نظامی چین نیز انجام داد. دل ربایی از بزرگترین طلب کار آمریکا چه کیفی دارد؟ نمی دانم.

بیچاره کینز - دکستروایت!

بیچاره اعضای کنفرانس برتون وودز (27 دسامبر 1945 نیوهمشایر آمریکا)!

آنان به مخیله‌شان هم راه نمی‌دادند که دوقلوها (صندوق و بانک جهانی) در آینده‌یی نه چندان دور به ستاد اصلی عملیات اعضای ثابت جنایتکاران مالی جهانی و پای‌گاهی برای بهره‌کشی از دولت‌ها و ملت‌های فرعی سرمایه‌داری تبدیل شود. آنان گمان نمی‌زدند که صندوق برای صنایع شاهی و ام به فلان دولت ورشکسته، آوار نئولیبرالیسم ریاضت اقتصادی را بر سرکارگران و زحمتکشان خراب خواهد کرد.

حالا دار و دسته‌ی فرانسوی‌ها برای هم تایان نیویورکی خویش شاخ و شانه می‌کشند و خود را دولت هژمون اروپا می‌خوانند. شکی نیست که کت و دامن صندوق بین‌المللی پول برای کریستین لاگارد، بی‌قواره و گل و گشاد است اما او با توافق چینی‌ها به این سمت منصوب شد تا:

• افول هژمونی مالی ایالات متحد - بعد از بحران 2008 - به یک رو کم کنی تمام عیار صعود کند.

• تقسیم جهان در عرصه‌ی تقسیم مناصب و گذرگاه‌های حساس مالی نیز عینیت یابد.

• دست راستی‌ترین دولت تاریخ فرانسه کلید ورود به اتحادیه‌ی اروپا را در جیبش بگذارد و هر از چندگاهی به رخ آلمان‌ها و ایتالیایی‌ها بکشد.

• به غارت سرمایه‌های نفتی لیبی - و سپس الماس چاد - پس از سقوط قذافی مشروعیت جهانی بدهد.

6. بحران اقتصادی فرانسه و یوروی مفلوک!

در تاریخ 30 اردیبهشت 1389 (یک سال و نیم پیش) صاحب این قلم ضمن تجزیه و تحلیل بحران اقتصادی یونان این سوال را به میان گذاشت

که: "... این دولت‌ها - به ویژه آلمان با کومک 22 میلیارد و چهل میلیون یوروی - **فرانسه** و حتی انگلستان از وحشت سرایت بحران اقتصادی یونان به منطقه‌ی آسییپذیر یورو (اسپانیا، ایرلند، پرتغال، ایتالیا) به تکاپو افتاده‌اند... در این ورشکسته‌گی دولت یونان تنها نیست. دولت اسپانیا نیز با 280 میلیارد یورو کسری بودجه حوادثی مشابه یونان را به انتظار نشسته است. در شرایطی که دلار آمریکا نیز حال و روز چندان خوبی ندارد همه‌ی چشم‌ها، نگران یورو است. آیا بحران یونان - و به دنبال آن بحران‌های قابل انتظار در اسپانیا و پرتغال و ایتالیا - **تیر خلاص دوران شکوفایی یورو را شلیک کرده است؟**"

(محمد قراگوزلو، مقاله: **یونان در بن‌بست طرح تحول اقتصادی**،

این جا و آن جا، 30 اردی‌بهشت 1389)

در ادامه‌ی همان سلسله مباحث مقاله دیگری - که بلافاصله بعد از مقاله‌ی پیش‌گفته منتشر شد - یک بار دیگر به چیستی بحران در منطقه‌ی یورو با تاکید بر نظریه‌ی **گرایش نزولی نرخ سود مارکس** پرداختیم و ضمن بحث از "استمرار بحران نئولیبرالی و تمهیدات کنترلی" به شرایط بحرانی کشورهای عضو یورو وارد شدیم و نوشتیم: "فرانسوی‌ها در تظاهرات خیابانی ایستادند. تاریخ معاصر فرانسه به لحاظ ثبت انقلاب‌های اجتماعی بی‌نظیر است. با این حال در این کشور بعد از انقلاب‌های دهه‌ی 60، همواره سوسیال دموکرات‌های راست، گلیست-ها یا کنسرواتیست‌ها به قدرت رسیده‌اند. هم اینک نیز با وجود و حضور قدرتمند ده‌ها اتحادیه‌ی کارگری و جبهه‌ی ضد کاپیتالیستی و حزب سوسیالیست و کمونیست و کذا قدرت سیاسی کماکان در اختیار راست‌ترین جریان محافظه‌کار است. در نیمه‌ی دوم مه سال جاری (2010) نیکلا سارکوزی برای مقابله با بحران طرح بازنشسته‌گی را با هدف **کاهش بودجه‌ی صندوق بازنشسته‌گی** به میان کشید. به موجب این طرح مقرر شده سن بازنشسته‌گی کارگران شرکت‌های حمل و نقل عمومی، گاز و برق از 60 به 62 سال افزایش یابد. هدف اصلی دولت از ارایه‌ی این طرح تعویق پرداخت حقوق بازنشسته‌گی و صرفه جویی چند

میلیون یورویی است. به لحاظ **بی‌کارسازی** دولت راست‌گرای فرانسه رکورد قابل‌تاملی به جای گذاشته است. به گزارش I.L.O در سال 2009 ماهانه 256 هزار و 100 فرصت شغلی در این کشور حذف شده است. رقمی برابر یک و نیم درصد مشاغل این کشور. پس از جنگ جهانی این رکورد بسیار عجیب است. در همین سال، **صنایع فرانسه** به طور متوسط به تعدیل ماهانه 168 هزار فرصت شغلی اقدام کردند و فاجعه بارترا از همه افزایش نسبی بی‌کاری زنان کارگر است."

(محمد قراگوزلو، مقاله: **جان سختی نئولیبرالیسم و ریاضت اقتصادی کارگران**، این جا و آن جا)

دولت فرانسه بی‌اعتنا به نارضایتی فرودستان، در اواخر سال 2010 سیاست‌های ریاضت اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد و به اعتراض میلیونی کارگران در ماه اکتبر با زبان خشونت تبه‌کارانه سخن گفت و به نارضایتی بیش از هفتاد درصد از مردم فرانسه با مصوبات پارلمان پوزخند زد. **به این می‌گویند دموکراسی و حقوق بشر از نوع دار و دسته‌ی فرانسوی‌ها.**

عمق بحران اقتصادی فرانسه، آلمان و سایر کشورهای حوزه‌ی یورو بیش از آن بود - و هست - که با سیاست‌های ریاضتی و فشار بر کارگران داخلی کاهش یابد و به تسکین و آرامش برسد. در تاریخ 25 مرداد 1390 (16 اوت 2011) نشست پاریس با حضور سارکوزی و مرکل رسماً اعلام کرد: **"اقتصاد فرانسه هم وارد رکود شد."**

در گزارش‌هایی که از نتایج این اجلاس مخابره شده، رشد اقتصادی آلمان و فرانسه در فصل دوم سال میلادی جاری صرفاً 0/1 درصد و صفر بوده است. این یعنی رکود تمام عیار. رویترز در حاشیه‌ی این اجلاس به صراحت نوشت کاهش رشد اقتصادی آلمان و فرانسه موجب کاهش رشد اقتصادی منطقه‌ی یورو در سه ماهه‌ی دوم 2011 شده و به نگرانی بین‌المللی در خصوص موج جدید بحران مالی و رکود اقتصادی دامن زده است. این گزارش اضافه کرده "رشد اقتصادی منطقه‌ی یورو طی سه ماهه‌ی دوم 2011 به 0/2 درصد کاهش یافته و رشد اقتصادی اروپا در سه ماه نخست سال جاری به کمتر از 0/8 درصد تنزل کرده است. هم چنین

رشد اقتصادی کشورهای اسپانیا و پرتغال در همین دوره به ترتیب 0/2 و صفر بوده است. "از قرار تنها رشد اقتصادی اتریش یک درصد افزایش داشته است. اما در میان 27 دولت عضو اتحادیه اروپا و 17 دولت عضو واحد پولی یورو، بی‌گمان اقتصاد آلمان و فرانسه تعیین‌کننده‌ی جهت‌گیری‌های یورو و سمت و سوی بحران و رکود است. فرانسه به عنوان دومین اقتصاد این حوزه و جای‌گزین سیاسی نظامی انگلستان دوران تونی بلر برای خود نقش ویژه‌ی در سازوکارهای اقتصادی سیاسی جهانی قایل است.

دو هفته بعد از نشست پاریس، این بار کریستین لاگارد معرکه‌دار هشدار جدید شد و به صراحت اعلام کرد **"اقتصاد جهان در مرحله‌ی خطرناکی قرار گرفته است."** خبرگزاری دست راستی رویترز (28 اوت 2011) طی گزارشی به نقل از لاگارد - که در کنفرانس مقام‌های ارشد و رسمی اقتصادهای بزرگ جهان سخن می‌گفت - نوشت: "اقتصاد جهانی با روند رشد و رونق به شدت شکننده و بی‌ثباتی روبه‌رو شده است. بنا بر این باید همین الان اقدام لازم را انجام دهیم." لاگارد ضمن انتقاد از اجرای سریع سیاست‌های محدودکننده‌ی پولی و مالی این راه-کار را پیش‌نهاد است که: "سیاست‌های اقتصاد کلان در کشورهای توسعه یافته و صنعتی باید در راستای حمایت از رشد و رونق اقتصادی به شیوه‌ی گسترش سیاست‌های انبساط مالی باشد." مستقل از بس‌آمد بالای عبارت بازگشت **"اعتماد سرمایه‌گذاران نسبت به بازارهای مالی و بین‌المللی"** - که در سخنرانی لاگارد، معاونش (جان لیپسکی) و رابرت زولیک (رئیس بانک جهانی) بیش از حد متعارف شنیده می‌شود - هیچ یک از این اعضای ارشد سندیکای قماربازان جهانی نگفتند که این "بازگشت اعتماد" و سیاست‌های انبساطی تزریق پول باید به پشتوانه‌ی کدام **پروژه‌ی تولیدی** صورت بگیرد؟

7. جنگ در لیبی راه‌کار فرانسه برای خروج نسبی از بحران

ما پیش از این و در متن مقاله‌ی **"جنگ امپریالیستی در لیبی"** بر این مقوله‌ی مهم انگشت‌گزاردیم که خروج از بحران بزرگ نه با

پشتیبانی نظریه پردازی های کینز - دکستر وایت یا پشتیبانی نیودیل یا هوشمندی روزولت بل که به اعتبار جنگ جهانی دوم صورت بسته است. به همین اعتبار نیز استدلال کردیم که برای تبیین حوادثی مانند جنگ لیبی باید از رفتار های سایکولوژیک سارکوزی و قذافی فراتر رفت. گفتیم که جنگ جهانی دوم صرفاً به این خاطر شکل نگرفت که هیتلر و موسولینی مجنون یا مشنگ بودند. مضاف به این که اگر عقل قذافی پاره سنگ بر می داشت!! نمی دانست 42 سال بر یکی از کشورهای استراتژیک آفریقایی و بهره مند از ژئوپولیتیک حساس حکومت کند. همان طور که اگر تفسیرهای جنگ لیبی را روی میزان عقل و بهره ی هوشی سارکوزی متمرکز کنیم در نهایت دستگاه تئوریک و برآیند مادی تحلیل های خود را تا حد ذهنی گرایمی و به یک مفهوم تلفیقی از مبانی نظری ماکس وبر - فروید تقلیل خواهیم داد. ما در آن مقاله همه ی غائله ی لیبی را پیرامون سرمایه گذاری در صنعت انرژی آن کشور متمرکز ساختیم و ضمن اعتراف و احترام به درجه یی از مطالبات دموکراتیک مردم معترض لیبی، نتیجه ی پیروزمند دخالت نظامی ناتو را عروج یک دولت بورژوازی مستخدم سرمایه داری غرب - مانند صربستان، عراق و افغانستان - دانستیم. اینک همه ی "چپ" ها و چپول هایی - مثلاً ژیلبر آشکار از اعضای انترناسیونال چهارم - که از دخالت نظامی فرانسه و ناتو در راه نجات رزمندگان بن غازی حمایت کرده بودند، **به درک سخیف خود از امپریالیسم** پی برده اند.

بی چاره تروتسکی!

باری هر چند قصد داشتیم بخش سوم این سلسله مقالات را به نقد **تئوری "مازاد"** دیوید هاروی و نقش آن در ایجاد یا کنترل بحران اختصاص دهیم، اما ضرورت پاسخ به این سوال که سقوط دولت قذافی و به قدرت رسیدن دولت مورد نظر ناتو قرار است به کدام بخش از بحران اقتصادی فرانسه و به تبع آن حوزه ی مالی یورو پاسخ بگوید لاجرم سخن ما را به محور ارزیابی عملکرد گنگسترهای دار و دسته ی فرانسوی ها کشید. ترجیح می دهیم برای رعایت اقتصاد کلام در دوران تحمل ریاضت اقتصادی مباحث خود را به اشاره و تیترا گونه بگویم.

• **اعضای شورای انتقالی لیبی** که مانند ارتش مصر - بعد از مبارک - زمام قدرت را به دست گرفته نه به لحاظ شخصیت‌های حقیقی بلکه در ماهیت برنامه‌های اقتصادی و سیاسی خود نیز از کم‌ترین ظرفیت انقلابی بی‌بهره هستند. مصطفی عبدالجلیل (وزیر دادگستری قذافی) سال‌ها در آب‌نمک مراکز اطلاعاتی و امنیتی غرب برای چنین روزهایی خوابیده است. او از نخستین روزه‌های شورش بن‌غازی به عنوان رهبری خود خوانده - و مورد قبول و اجماع ناتو - به فرانسه، آلمان، بلژیک، ترکیه و... سفر کرد و در شرایطی که چشم انداز سقوط قذافی چندان روشن نبود مانند یک رییس دولت از سوی سران این کشورها مورد استقبال قرار گرفت.

محمود جبریل رییس خود خوانده "شورای ملی انتقال قدرت" در سال 1980 از دانشگاه پیتسبورگ آمریکا دکترای علوم سیاسی گرفت و در سال 2007 - در اوج اقتدار قذافی و زمانی که همین آدم "قبیله‌یی و چادرنشین آدم‌خوار" خیمه‌گاه خود را در کاخ الیزه و مرکز ایتالیا و در قلب G20 برمی‌افراشت - به ریاست "**هیات ملی ترویج سیاست‌های آزادسازی و خصوصی سازی برای توسعه اقتصادی**" گمارده شد و در سال 2010 از این مسوولیت کناره گرفت و به "کنش‌گران" فعال برای تحقق پروژه‌ی "**چشم‌انداز لیبی**" با هدف تحقق "**دموکراسی**" پیوست. هر دو مقام و پست ناشریف او به اندازه‌ی کافی گویاست.

محمود جبریل در تاریخ 14 جولای سال جاری مانند یک مقام رسمی از مقر ناتو در بروکسل بازدید کرد و در جلسه‌یی محرمانه با آندرس فوگ راسموسن (دبیر کل ناتو) به تمرین جزئیات عملیات "محافظین موتلف" با سران نظامی شورای آتلانتیک شمالی پرداخت.

• **ترکیب نیروی انسانی و سلاح‌های جنگ جویان از بن‌غازی تا طرابلس** بسیار قابل تامل است. دست کم برای نسلی که من از آن برخاسته‌ام (نسل دهه‌ی پنجاه) عملیات مسلحانه علیه یک رژیم دیکتاتوری مستلزم تمهیدات بسیار پیچیده‌یی است که در ماجرای لیبی حتا کاریکاتور آن نیز به نمایش درنیامد. ما که در خلع سلاح کلانتری‌ها و پادگان‌های رژیم شاه مشارکت مستقیم داشته‌ایم با

مشاهده‌ی سلاح‌های سنگین در دست شورشیان بن‌غازی در همان روزهای اول شروع اعتراض‌ها چشم‌مان چهار تا شد! البته وقتی که قطار کانتینرهای فرانسوی انبوهی از سلاح‌های سنگین را از طریق دریا و هوا در اختیار شورشیان گذاشتند و حتا مقامات وزارت امور خارجه‌ی ایران اعلام کردند که با اپوزیسیون لیبی ارتباط داشته‌اند بر همه - **از جمله "چپ‌های سنتی" از جنس نگارنده** - دانسته آمد که به جز عملیات هوایی پشت پرده خبرهای دیگری نیز جاری بوده است! واقعیت این است و همه دیدند که **شورشیان بن‌غازی از همان ابتدای اعتراض و پیش از آن که ناتو رسماً وارد جنگ شود، مسلح بودند.** در ماه آوریل که ناتو جنگ علیه دولت قذافی را استارت زد فرانسوی‌ها چندین بار به طور مستقیم سلاح‌های سنگین در اختیار شورشیان گذاشتند. علاوه بر هزینه‌ی سنگین عملیات هوایی، این سخاوتمندی از سوی دولتی که به دو سال سن بازنشستگی کارگرانش رحم نمی‌کند، چندان شگفتناک نیست. دولتی که تا خرخره در بحران اقتصادی فرو رفته میلیون‌ها دلار بمب و خمپاره بر سر مردم لیبی می‌ریزد تا "دموکراسی" در یک کشور عشیره‌یی پیاده شود. چه خوب! البته از سارکوزی و سران ناتو نباید پرسید که چرا برای استقرار این دموکراسی در بحرین و عربستان و یمن و کویت و اردن و آذربایجان و الجزایر و سودان و... دیکتاتوری زده، ول خرجی نمی‌کنند؟

باری در لیبی فقط 350 سرباز که توسط مراکز امنیتی و نظامی بخش خصوصی - مانند بلک واترز - استخدام شده بودند، به قتل رسیده‌اند. روزنامه‌ی زود دویچه سایتونگ (ارگان سرمایه‌ی آلمانی) در تاریخ 26 اوت 2011 از فعالیت واحدهای نظامی انگلیسی در حمله به طرابلس پرده برداشت و به این مساله اشاره کرد که اعضای این واحدها برای هم‌رنگ جماعت شورشیان شدن، لباس بومیان لیبیایی پوشیده بودند.

• **دخالت نظامی ناتو در جنگ امپریالیستی لیبی** از بسیاری جهات شبیه جنگ‌های وکالتی در یوگوسلاوی افغانستان و عراق است. در مورد میزان موفقیت ناتو در لیبی باید تا اطلاع ثانوی منتظر ماند. واضح است که کار قذافی مانند صدام حسین تمام شده. در عراق هر چند

کمپانی‌های نفتی وابسته به سرمایه‌داری غرب از جمله توتال، شل، بریتیش پترولیوم، اگزون موبایل برگشتند اما رژیم سیاسی حاکم بیش از آن که به واشنگتن گرایش داشته باشد به تهران تمایل دارد. در یوگوسلاوی اما اوضاع به سود دولتها و نهادهای جهانی سرمایه‌داری چرخید و نتیجه‌ی بمباران‌ها برای ناتو خوش‌یمن بود. یوگوسلاوی ویران شد تا ایالات متحد در کوزو بزرگ‌ترین پای‌گاه نظامی خود در اروپا را دایر کند و صندوق بین‌المللی پول از طریق "اهدای وام با سودهای کلان به "کومک" بازسازی صربستان بشتابد! در پی اجرای این سیاست‌ها طی چند ماه از سال 1989 تا 1990 سیل واردات روانه‌ی یوگوسلاوی شد. در سال 1995، نزدیک به 2435 موسسه‌ی صنعتی مالی ورشکسته و **یک میلیون و سیصد هزار کارگر بی‌کار شدند.** در همین مدت حقوق پانصد هزار کارگر پرداخت نشد. تولید ناخالص ملی یوگوسلاوی 7/5 درصد کاهش. در سال 1991 این کاهش به پانزده درصد رسید! در نتیجه‌ی **"دخالت انسان دوستانه"** (تابلوی ناتو بر سر در ویرانی‌های یوگوسلاوی) ایالات یوگوسلاوی برای کاهش شدت فاجعه تصمیم به اجرای سیاست‌های مستقل و رقابتی اقتصادی گرفتند. ابتدای دعوا از استنکاف پرداخت مالیات به دولت مرکزی آغاز شد و سپس این جنگ اقتصادی به درگیری تمام‌عیار در تمام ایالات این کشور فدرال شعله کشید و مصیبتی را رقم زد که **"هنوز از چشم‌ها خونابه به روان است."** (شاملو)

آینده‌ی لیبی با حضور و دخالت ناتو و در صورت استقرار نیروهای این شورای انتقالی بهتر از یوگوسلاوی و عراق و افغانستان نخواهد بود. در بهترین و ایده‌آل‌ترین شرایط، مصطفی عبدالجلیل و محمود جبریل و امثال ایشان می‌خواهند با ایجاد یک دولت سکولار مبتنی به بازار آزاد، الگوی تونس زین العابدین بن علی را در لیبی پیاده کنند. الگویی که بهشت موعود بورژوازی لیبرال و نهادهای برتون وودز و سرمایه‌داری غرب بود.

• **مشارکت فعال دولت فرانسه در ترمیم خرابی‌های جنگ و سرمایه-گذاری در صنعت انرژی لیبی** نه فقط هزینه‌ی بمباران‌های سخاوت-

مندانه و تسلیح شورشیان را جبران خواهد کرد، بل که سرمایه‌ی هنگفتی را به جیب دار و دسته‌های فرانسوی خواهد ریخت. در تاریخ 22 اوت 2011 رویترز نوشت در پرتو سقوط قذافی شرکت‌های بزرگ نفتی به لیبی باز می‌گردند.

بنا به بعضی اخبار موثق - از جمله اخبار مندرج در پای‌گاہ میدل ایست آن لاین - شورای عالی لیبی پیش از قطعی شدن سقوط قذافی طی نامه‌یی به امیر قطر، تضمین داده است که در صورت کسب قدرت 35 درصد از نفت خام لیبی را دو دستی تقدیم دولت فرانسه خواهد کرد. آلن ژوپه که در واکنش به این خبر خود را به کوچه‌ی علی راست زده بود، اظهار فضل فرموده که "بسیار طبیعی است که این امتیازات برای بازسازی لیبی از سوی انقلابیون؟! به کشورهای حامی انقلاب؟! داده شود." ژوپه که چند بار به صورت علنی و مخفی با اعضای شورای انتقالی ملاقات داشته، اولویت بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ را به کشور متبوع خود بخشیده است. مفهوم دیگر این عبارت دیپلماتیک این است:

جنگ برای خروج از بحران اقتصادی و بالنده گی صنایع نظامی! این عبارت جنگ کثیف امپریالیستی را تا حد جنگ‌های دوران کولونیالیستی عقب می‌برد. انگار همین دی روز بود که مردم صحرانشین لیبی علیه امپریالیسم ایتالیای موسولینی با اسب و برنو می‌جنگیدند.

• **واژه‌ی امپریالیسم** که در میان برخی "چپ‌های وطنی ایجاد کهنیر و تاول می‌کند و چپ‌های بریده‌ی جهانی (امثال نگری - هارت) هم ترجیح می‌دهند کلمه‌ی بی‌ربط امپراطوری (امپایر) با خصلت دموکراتیک و بشر دوستانه؟! را جای‌گزین آن کنند در جریان حوادث لیبی از سوی قطب‌های مختلف امپریالیستی به ساده‌گی ترجمه شد و عملاً به کار رفت. دولت‌های امپریالیست روسیه و چین که قطع‌نامه 1970 و 1973 شورای امنیت سازمان ملل متحد را مُهر زده بودند و به شکلی شدیداً اپورتونیستی منتظر موضع‌گیری به سود کفه‌ی سنگین ترازو بودند؛ به محض سقوط طرابلس و هم‌زمان با تشکیل اجلاس "**دوستان لیبی**" در پاریس

1) سپتامبر سال جاری) شورای انتقالی را به رسمیت شناختند.

• تلاشی دولت قذافی و کنترول پایتخت و شهرهای اصلی توسط شورشیانی که به جز تیراندازی‌های بی‌هدف، معلوم نیست چه می‌گویند و چه می‌خواهند، سران 60 کشور بزرگ و کوچک سرمایه‌داری را روانه‌ی فرانسه کرد. اعضای اصلی و فرعی سندیکای جنایتکاران جهانی روز پنج‌شنبه یک سپتامبر در پاریس زیر لوای معرکه‌گیری سارکوزی و دار و دسته‌ی فرانسوی‌اش گرد آمدند تا به تقسیم غنائم جنگی بپردازند. از قرار بیش از پنجاه میلیارد دلار پول مردم زحمتکش لیبی در اختیار دولت‌های بزرگ این سندیکا به گروگان گرفته شده بود. کنفرانس **"دوستان لیبی"** تصمیم گرفت تا به تدریج 15 میلیارد دلار از این پول‌ها را در اختیار شورای انتقالی بگذارد و بلافاصله یک و نیم میلیارد دلار نقد به بن‌غازی ارسال شد. این پول‌ها توسط کدام تشکیلات چگونه و در میان چه کسانی توزیع خواهد شد؟ دولت فرانسه با دست و دل و بازی تمام 1/3 میلیارد پوند از دارایی‌های مسدود شده‌ی لیبی را آزاد کرد و آن را به عنوان "هدیه‌ی عید سعید فطر" به شورشیان بخشید. این آقای سارکوزی چند سوره روی دست حاتم طایی زده است. بخشی از پول مصادره شده‌ی مردم زحمتکش را به عنوان صدقه پس می‌دهید و نام آن را می‌گذارید عیدی؟ این دیگر چیزی بیش از وقاحت است.

• **چی‌ها کجا بودند؟** پنجشنبه 1 سپتامبر روسای 60 دولت امپریالیستی و ارتجاعی در پاریس جمع شدند. مانند لاشخورانی که بر جنازه یا لاشه‌ی خیمه می‌زنند. نکته پیداست که سهم فرانسه از گوشت لذیذ اندام اصلی این لاشه بیش از همه خواهد بود. خواندید که ژوپه این لاشه خوری را حق دولت خود دانسته بود. بی‌تردید غارت کل نفت لیبی و تمام سود عواید ناشی از بازسازی جنگ‌شکاف‌های اقتصاد بحران زده‌ی فرانسه را ترمیم نخواهد کرد.

مساله و دغدغه‌ی مالی البته که حل بحران اقتصادی فرانسه نیست، اما راه‌کارهای امپریالیستی ما را به واکنش و امید دارد. مساله این است. واکنش آن همه حزب کمونیست و سوسیالیست و جبهه‌ی ضد کاپیتالیستی و جریان‌های میلیتانی و اتحادیه‌های کارگری رادیکال

- از سود تا ث. ژ. ت - و افراد چپ و رادیکال و انقلابی و ضد جهانی سازی و ضد جنگ و هوادار محیط زیست نسبت به کنفرانس 1 سپتامبر پاریس چه بود؟ تحقیقاً هیچ!

• چپ فرانسه اگر نمی‌توانست سالن اجلاس غارت لیبی را بر سر سارکوزی و میهمانان‌اش خراب کند، باری این قدر که می‌توانست اکسیونی راه بیندازد، اعتصابی تدارک ببیند، فریادی مادی و عینی بکشد. کارگران فرودگاه دوگل را برای یک ساعت هم که شده به اعتصاب بکشاند تا در همین زمان کوتاه دست کم یک سانت از چربی‌های شکم امیر قطر آب شود. چپ فرانسه من را ناامید می‌کند. گیرم از حزب سوسیالیستی که دومینیک استراوس کان می‌زاید نباید بیش از این توقع داشت اما پیروان اولیویه بزانشنو کجا پنهان شده بودند؟ دوستان فرانسوی ما لابد پاسخی برای نگارنده دارند.

بعد از تحریر

1. بزرگترین انقلاب قرن گذشته (انقلاب اکتبر) تنها با کم‌تر از ده نفر تلفات توانست کارگران و زحمتکشان روسیه را از زیر یوغ خشن‌ترین دیکتاتوری عقب مانده‌ی تزاری نجات دهد. خیل عظیم کشته شده‌گان انقلاب اکتبر به بعد از پیروزی و تعرضات دشمن ضد سوسیالیستی و جنگ‌های داخلی ضد انقلابی باز می‌گردد. انقلاب کذایی لیبی که یک دولت بورژوازی را با دولت بورژوازی دیگری عوض کرد تاکنون پنجاه هزار کشته به جای گذاشته است. از این قیاس ساده معلوم می‌شود که چه کسانی **در صف خشونت** برای قتل‌عام و نسل‌کشی سینه می‌زنند.

2. **طبقه‌ی کارگری لیبی** علی‌القاعده و بنا بر منافع طبقاتی خود نباید دولت برآمده از یک جنگ امپریالیستی را به رسمیت بشناسد. من برای کارگران لیبی نسخه نمی‌پیچم اما وقتی که توحش بازار آزاد به جای دولت نیم بند و نیم چه رفاه قذافی نشست و تسمه از گرده‌ی نیروی کار کشید آن گاه شاید فرصت‌های امروز از دست رفته باشد.

اوه بله! قصرها و محافظان زن و عیاشی‌ها و ولخرجی‌های قذافی و تخم و ترکه‌اش را ما هم دیده‌ایم. ما هم از العربیه دیدیم و خواندیم که انگشتی 220 هزار دلاری جناب سرهنگ به انگشتان نازک کاندولیزا

رایس نشسته است. با این حال فساد بازار آزاد را هم در آینده‌ی نزدیک خواهیم دید.

3. آقای سارکوزی پس از فروپاشی دولت قذافی به چیزی بیش از اعتماد به نفس رسیده است. یابوی توهم حضرتش را چنان برداشته است که برای حمله به تاسیسات هسته‌یی ایران ارجوزه خوانده است. بالاخره در جهان همواره باید سیاست مداری از جنس تاچر و ریگان و بوش برای این و آن خط و نشان بکشد. دار و دسته‌های فرانسوی عجالتاً جای دار و دسته‌های نئوکان آمریکایی را پر کرده‌اند. آنان خوب می‌دانند که از این حمله‌ی احتمالی - مانند جنگ ایران و عراق - چه کسانی سود می‌برند...

این بحث را در مسیرهای دیگری ادامه خواهیم داد....
هرگونه کپی، اقتباس یا ترجمه این مقاله و سایر مقالات نگارنده بدون اجازه آزاد است.